

سه) سیره و رفتار معصومین:

الف) رسول الله:

۱. روایت وزغ بن وزغ

در دو روایت از رسول الله نقل شده است که ایشان به مروان گفته اند «وزغ بن وزغ» این دو روایت را کلینی در کافی نقل کرده است:

«الحسین بن محمد الأشعری، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن عبد الرحمن بن أبی عبد الله قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) (يقول: خرج رسول الله (صلى الله عليه وآله) من حجرته ومروان وأبوه يستمعان إلى حديثه فقال له: الوزغ ابن الوزغ، قال أبو عبد الله (عليه السلام) فمن يومئذ يرون أن الوزغ يسمع الحديث»^۱

توضیح:

۱. مروان و پدرش استراق سمع می کرده اند و پیامبر به ایشان گفتند وزغ بن وزغ [وزغ: بزمجه، سوسمار

کوچک]

۲. امام صادق می گویند که از آن روز مردم چنین پنداشته اند که وزغ، استراق سمع می کند.

«الحسین بن محمد الأشعری، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: لما ولد مروان عرضوا به لرسول الله (صلى الله عليه وآله) أن يدعو له، فأرسلوا به إلى عائشة ليدعو له، فلما قربته منه قال: أخرجوا عنی الوزغ ابن الزوغ، قال زرارة: ولا أعلم إلا أنه قال: ولعنه»^۲

توضیح:

۱. وقتی مروان به دنیا آمد، به پیامبر عرضه شد تا برای او دعا کنند.

۲. پس او را نزد عایشه فرستادند تا پیامبر دعا کند

۳. وقتی عایشه او را نزدیک پیامبر برد، حضرت فرمودند

۴. زراره می گوید احتمال می دهم که امام صادق بعد از آن فرمودند که پیامبر او را لعن کرد

۱. الکافی (ط الاسلامیه)، ج ۸، ص ۲۳۸

۲. همان



ما می گوئیم:

۱. مجلسی می گوید این مطلب را اهل سنت نقل کرده اند و حاکم نیشابوری سند آن را صحیح می داند^۱
۲. درباره این مطلب چندین احتمال مطرح است:
یک) چنانکه مرآت العقول گفته است، این گفته پیامبر به سبب آن بوده است که خبر داده اند از اینکه بنی امیه، در قیامت به صورت وزغ محشور می شوند
«انما سماهما وزغاً لما مرّان بنی امیه یمسخون بعد الموت وزغاً»^۲
مطابق این مطلب، این گفته خبری است و اصلاً سبب به حساب نمی آید توجه شود که دائرة المعارف اعلامی می نویسد که پیامبر می فرمود: «لیس یموت من بنی امیه میت الا مسخ وزغاً»^۳
این دائرة المعارف همچنین از امام صادق نقل می کند که ایشان می فرماید با پدرم بودم که وزغی زبانش را حرکت می داد، پدرم فرمود که وزغ می گوید اگر به عثمان دشنام دهی به علی دشنام می دهی.^۴
دو) ممکن است مراد از وزغ، همان است که ما در فارسی می گوئیم «دیوار موش دارد». و لذا حضرت اشاره دارند که این در حال جاسوسی است. و این تمثیل به جهت عرف عرب بوده است.
سه) کلام رسول الله به این صورت بوده است که او را نفرین کرده اند که «خدایا او را وزغ قرار ده»
لسان العرب همین مطلب را مطرح کرده است:

«وَفِي الْحَدِيثِ عَنْ هِنْدِ بْنِ خَدِيجَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بِالْحَكَمِ أَبِي مَرْوَانَ قَالَ: فَجَعَلَ الْحَكَمُ يَغْمِزُ بِالنَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بِإِصْبَعِهِ فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِهِ وَزْغًا، قَالَ: فَجَعَلَ مَكَانَهُ وَارْتَعَشَ.

وَجَاءَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ:

۱. بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۲۳۶

۲. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۱۹۴

۳. ج ۱۸، ص ۲۹۸

۴. همان



أَنَّ الْحَكَمَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ حَاكِيَ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مِنْ خَلْفِهِ فَعَلِمَ بِذَلِكَ وَقَالَ:
كَذَا فَلْتَكُنْ، فَأَصَابَهُ وَزَعٌ لَمْ يُفَارِقْهُ أَيَّ رِعْشَةٍ^١

توضیح:



درس خارج فقه ائمه اربعین

۱. هند بن ابی هاله فرزند خدیجه (همسر رسول الله ص) می گوید:
 ۲. روزی پیامبر بر حکم (پدر مروان) می گذشت
 ۳. حکم با انگشت به پیامبر کنایه زد
 ۴. پیامبر متوجه شدند و فرمودند خدایا او را وزغ قرار بده
 ۵. هند می گوید: حکم در جای خود لرزید و مرتعش شد
 ۶. و در حدیث دیگری آمده که حکم بن ابی العاص، پشت سر رسول الله ادای ایشان را درآورد
 ۷. و پیامبر مطلع شد و همان را فرمود
 ۸. و حکم را «وَزَعٌ» (رعشه) در برگرفت و از او جدا نشد
- چهار) برخی از کتاب های لغت^۲ می نویسند که وزغ یعنی مرد ترسو. و لذا این اصلاً دشنام نیست.

دهخدا هم به نقل از ناظم الاطباء معانی «وزغ»، «مرد فاسد» و «مرد ضعیف» نقل می کند.^۳

پنج) زمخشری از معانی «وزغ»، قرمز را نقل می کند. یعنی هم رنگ وزغ و ادامه می دهد که اصطلاحی در عربی هست که می گویند «ما هو الا وزعٌ من الوزغ» و معنا می کند که این به معنای فرومایه و پست است. و لذا می تواند به معنای خبر از آینده و یا حال این قوم است و لذا چون انشائی نیست (و قصد سبّ ندارد)، سبّ نیست.^۴

۱. لسان العرب، ج ۸، ص ۴۵۹

۲. فرهنگ لاروس

۳. دهخدا

۴. اساس البلاغه، ص ۸۱۹

شش) ممکن است این تعبیر در مقام ضرب المثل بوده باشد. (در این باره ذیل بحث از سیره امیرالمومنین سخن خواهیم گفت.)

توجه کنید که احاطه علمی پیامبر می تواند «خبری بودن کلام» را بهتر توجیه کند.

ما می گوئیم:

۱. نکته آخر درباره این نقل تاریخی و سایر نقل هایی که متضمن بیان فعل یا تقریر معصومین است، آنکه «تنها در صورتی می توان از فعل و تقریر معصوم، جواز عمل را استفاده کرد که بتوانیم احراز کنیم این فعل و عمل در حالت تراحم با مصلحت اهم نبوده است و الا نمی توانیم جواز عمل را استفاده کنیم چرا که شاید اتیان آن عمل به سبب تراحم بوده باشد.»

۲. روایت «من لهذا الكلب»

در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل داستان جنگ خندق می نویسد:

«وأقبلت قریش فلما نظروا إلى الخندق قالوا: هذه مكيدة ما كانت العرب تعرفها قبل ذلك فقيل لهم هذا من تدبير الفارسی الذي معه فوافی عمرو بن عبدود و هبيرة بن وهب وضرار بن الخطاب إلى الخندق وكان رسول الله (صلى الله عليه وآله) قد صف أصحابه بين يديه فصاحوا بخيلهم حتى طفروا الخندق إلى جانب رسول الله (صلى الله عليه وآله) فصاروا أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) كلهم خلف رسول الله (صلى الله عليه وآله) وقدموا رسول الله (صلى الله عليه وآله) بين أيديهم (و قال رجل من المهاجرين وهو فلان لرجل بجانبه من اخوانه: أما ترى هذا الشيطان عمرو لا والله ما يفلت من يديه أحد فهلما ندفع اليه محمدا ليقتله ونلحق نحن بقومنا، فأنزل الله على نبيه في ذلك الوقت قوله (قد يعلم الله المعوقين منكم والقائلين لاخوانهم هلم إلينا ولا يأتون البأس إلا قليلا أشحة عليكم - إلى قوله - وكان على الله يسيرا)... فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): من لهذا الكلب؟ فلم يجبه أحد، فقام إليه أمير المؤمنين (عليه السلام) و قال: أنا له يا رسول الله، فقال: يا على هذا عمرو ابن عبدود فارس يليل قال: أنا على بن أبي طالب، فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): ادن مني فدنا منه فعممه بيده، ودفع اليه سيفه ذا الفقار فقال له اذهب وقاتل بهذا»^۱

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۸۲



[ما یفلت من یدیه: کسی از دست او خلاص نمی یابد / یلیل: نام منطقه ای که عمرو در آنجا به کاروانی حمله کرده بود و هزار سواره از آن ها را فراری داده بود]

ما می گوئیم:

۱. مطلب دارای هیچ سندی نیست
۲. ممکن است اشاره حضرت به توانمندی او و جنگاوری اش باشد و اصلاً هم دشنام نباشد چنانکه اقرب الموارد می نویسد که: «در دوستی، دنائت، بخل و وفا به آن مثل زنند»^۱ چنانکه در عرب اصلاً قبیله ای «بنی کلاب» بوده اند.
۳. مطابق نظر سیدنا الاستاد آیت الله زنجانی، تفسیر علی بن ابراهیم جمع آوری شده از ۲۳ کتاب است و تنها یکی از آن ها کتاب علی بن ابراهیم بوده است.
۴. و اصلاً ممکن است واژه را «کَلَب» (به کسر لام) بخوانیم. به معنای کسی که و مردی که هار شده است (به سبب اینکه سگ هار او را گاز گرفته است) و اگر چنین باشد این اصلاً دشنام نیست. چنانکه زمخشری می نویسد «هو کَلَب علی کذا: حریص علیه»^۲ و می توان گفت عمرو بن عبدود حریص بر خون ریختن بوده است. همچنین زمخشری می نویسد که «كَفَّ عنه کلابه: اذا ترک شتمه و اذاه» پس معنا چنین می شود که حضرت اگر گفته اند: چه کسی است که «کلاب قریش را از ما دور کند» مراد آن است که آزار آن ها را دفع کند.^۳



۱. دهخدا، واژه طلب

۲. اساس البلاغه، ص ۶۵۵

۳. همان